بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء‌الله كه از ياران و ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم و انشاء‌الله از آيات شريفي كه برادر بزرگوارمان خواندند كه در پايانش يك قاعده عظيم متنبه كننده القاء شده بود كه رجوع همه به اوست و حسها به همه بر اوست انشاءالله اين قاعده در منظر ما براي مراقبه باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در مقدمه جلد اول الميزان بود كه انشاء الله امروز بلكه عبور كنيم از آن بحث سنگين و سخت و بسيار پر فروعي كه به صورت اجمالي و گذرا اينجا بيان شد و البته جا داشت با مصاديقش با بيانات مختلفي كه در اين باب وارد شده از بس اين قاعده عظيم و پر فروغ و پر نتيجه است جا داشت به آ‌نها هم پرداخته شود اما آن هم يك مجال ديگري را مي طلبد و دقايق و ظرايف نكاتي كه در تفاوت كساني كه به اين قاعده استناد كرده اند آن دقتها آن ظرافتها مصاديقش انشاء‌الله در فرصت ديگري ايشان در بياني كه در مقدمه داشته اند فرمودند كه عادت و انس باعث مي شود كه انسان منصرف كند آن الفاظ را بر آن چيزي كه انس و عادتش بر او غلبه پيدا كرده و اين بالاترين حجابي است كه انسان را نگه مي دارد و نمي گذارد عبور كند و عبور از عادت و انس از سختترين حجابها و حركتهاست لذا اگر انسان بتواند انس و عادت خود را بشناسد و پس از آن در صدد شكستن انس و عادت برآيد به اين عنوان كه آنجايي كه انس و عادت با حقيقت تخالف دارد انسان قدرت مخالفت بر آن پيدا كند اين اراده و اين قوت البته بسيار قوي است خيلي جاها ممكن است انس و عادت با همان چيزي كه حق و صدق است تطابق داشته باشد اما خيلي جاها تطابق ندارد انس و عادت سبب انصراف نشود، بلكه حقيقت و صدق سبب انصراف شود اگر جايي انس و عادت هم بود انس و عادت خودش مؤيد مي شود بر اينكه انسان راحت تر آن عمل را انجام دهد مثلا در جريان ابراهيم خليل الرحمان كه خيلي جريان دقيقي است كه آنجايي كه در رابطه با وقتي كه ابراهيم عليه السلام تقاضايي كرد كه من را مظهر اسم محي قرار بده آنجا وقتي خداي تبارك و تعالي امر مي كند به ابراهيم خليل الرحمن كه آن خضر ب؟؟؟ من التين آن چهار پرنده را بگير فصرهن اليك خيلي تعبير زيبايي است آنجا مرحوم علامه ذيل اين آيه مي فرمايد كه فصرهن تقطيع است تقطيع كردن است تقطيع كن در حاليكه مائل اليك است يعني با تو انس گرفتند اين اليك الي متضمن ميل است، مائلا اليك چرا اينها را تقطيع كن مثل كبوتري كه جلد مي شود يكبار گفتم كه اين مائل اليك انشاء‌الله سر آيه خودش ولي نكته اش اين است كه انس چقدر مي تواند اثر داشته باشد اگر بجا باشد و در مقابل نباشد آنوقت مي فرمايد كه ثم ادع؟/‌ يعطنك السعي باشتاب به سوي تو مي آيد اين تعبيري كه ما در كفتر بازها مي گويند جلد مي گويند كفتر را با خودت انسي ايجاد كن و جلدش كن و وقتي كه ثمت اهن وقتي كه اينها را قطعه قطعه مي كني و دعوت مي كني و در كوههاي مختلف قرار مي دهي و دعوت مي كني ثمت اهن يعطينك السعيا با شتاب به سوي تو مي آيد اين با شتاب آمدن نتيجه آن انس است آمدن نتيجه دعوت است شتابش نتيجه انس چقدر جالب است اين، چقدر دقيق است اين كه انس شتاب در حركت را به دنبال مي آورد لذا وصلك بي مسلك اهل الجزم من را به سمت خودت جذب كن منتها با مسلك اهل جذب در دعاي عرفه كه مسلك اهل جذب سرعت وصول دارد اگرنه مي شد فهميد كه وصلك بي من را به سمت خودت و راه خودت اما مسلك اهل الجذب آنجايي است كه سرعت وصول در آن هست سرعت حركت در آن هست اين انس البته اگر در جاي خودش واقع شود يك كمال است اگر در مقابل جاي خود قرار بگيرد انس مي شود حجاب لذا هيچ حقيقتي را خداوند در انسان مهمل قرار نداده بلكه هرچيزي در انسان دو لبه دارد مي تواند در طريق سعادت انسان و حركت انسان قرار بگيرد مي تواند در طريق مقابل حركت انسان قرار بگيرد و هيچ اقتضايي را خدا در وجود انسان تخطئه نكرده كه آن بحث خود را دارد هر چيزي كه اقتضايي كه در درون انسان باشد اجابت شده است منتها اجابتش با آن چيزي كه ما از نگاه اولي داريم متفاوت است ايشان فرمودند كه پس دو نگاه مي شود مي فرمودند كه هذا هوالذي دعا الناس ان لا يختصروا علي الفهم العادي والمصداق المأنوس به مصداقي كه در ذهن به او انس دارد في فهم المعان الآيات كما كان غرض اجتناب عن الخطع الوصول علي النتايج المجهوله هو الذي دع الانسان الي ان يتمسك بذيل حالا كه مجهول دارد از اين طرف هم دنبال رفع مجهول هست وقتي آيات قرآن را مي بيند مي بيند كه كامل برايش روشن نيست مي آيد با بحث علمي كه مقدمات را مي چيند تا به نتيجه برسد اولين كاري كه ما انس داريم اين است اولين كاري كه ما عادت كرديم اين است كه با مقدمات معلومه كه در ذهن خودمان است مجهول را به دست بياوريم لذا مي فرمايد كه و همچنين وقتيكه مي بيند مجهول دارد مجهول دع الانسان الي ان يتمسك بذيل البحث العلمي و اجاز ذلك البحث اينكه اجازه مي دهد كه اين بحث را دخالت بدهد في فهم حقايق قرآن و تشخيص مقاصد عاليه چون مجهول دارد و با اين مقدمات معلومش مي خواهد به دست بياورد و ذلك علي احد وجه اينكه انسان از مقدمات معلومه اش استفاده كند براي كشف مجهول دو راه دارد يكي اين است كه احدهما ان نبحث بحثا علمي او فلسفيه يك بحث علمي يا فلسفي ديگر يك بحث نظري را شروع كند و بعد او غير ذلك كلامي نمي دانم ادبي حالا با آن دقايقش نه آن اولياتش ان مسئله من المسائل التي تتعرض له الآيه كه در آيه به آن اشاره شده اين هم برود همه را بياورد بعد حتي نقف علي الحق في المسئله تا به حقيقت در مسئله راه پيدا كند يك راه اين است ثم نعطي بالآيه وقتي مجهول برايش حل شد آيه را بياورد و نحملها عليه بگويد آيه مي خواهد اين را بگويد اين يك راه است مي فرمايد و هذه الطريقه ي؟؟؟ البحث نظري بحث نظري اين را مي پسندند اما غير ان القرآن لا يرتضي ها كما عرف قرآن اين را نمي پسندند قرآن مي گويد اين تحميل است نه تطبيق، نه اينكه قرآن چه دارد مي گويد تو بفهمي داري نگاه مي كني چه ميد اني قرآن را حمل كني بر آن مقدماتي كه مي داني قرآن اين روش را نمي پسندند غير ان القرآن لا يرتضيها كما عرف و ثانيهماراه دوم چيست ان نفسر القرآن بالقرآن خود قرآن را آنجاهايي كه محكم است معلوم است بيان دارد راجع به اين آيه خودش را شاهد بر خودش بياوري ان نفسر القرآن بالقرآن و نستوضح معنا الآيه من نظيرتها بالتدبر الم؟؟‌اليه وقتي كه آياتي را كه نظير به اين هستند را آورند براي روشن كردن اين آنوقت با تدبري كه به او دعوت شده در خود قرآن و فلا يتدبروا تدبري كه در خود قرآن دعوت شده تدبري است كه بعد از اينكه اينها را كنار هم قرار دادي الممد؟؟ اليه في نفس القرآن اينجا و نشخص مصاديق و نتعرفها بالخواص التي تعطيه الآيات اينجا برسيد به اينكه منظور آيه چيست اين مرضي قرآن است پس ببينيد دو طريق به هم نزديك است در نگاه اولي كه من معلومات خودم را رجع كنم و بعد آيه را بگم اين را مي گويد يكي ديگر نه بيام قرآن را ببينم چه مي گويد بشورانم قرآن را آيات ديگرش را بياورم اين آياتي كه ناظر به اين آيه مي تواند باشد بياورم وقتي كه اين بيان آيه در كنار هم قرار گرفته آن زماني كه براي من واضح شد آن زمان تدبر لازم را كه همراهش كردم بفهمم منظور قرآن چيست و اگر بعد مطابق با آن معلومات قبلي من بود اينها مؤيد هم مي شوند اگر با آنها تطابق نداشت تصحيح كنم معلومات قبلي ام را با اين نگاهي كه قرآن به من داده.

سؤال(؟؟

نه در قسم اول اصلا طريق مرضي نيست طريق رايج ما است كه ما معمولا براي كشف مجهول از معلومات خودمان حركت مي كنيم اين طريق مأنوس ما است و عادت ما است كه هميشه انسان براي كشف مجهولش از رجع كردن معلومات شروع مي كند تا اينجا به جايي كه اول بيايم رجع كنيم معلومات را و بعد نتيجه را به دست بياوريم كه طريق صحيحي در تفكر است اما در قرآن اين طريق راه ديگري پيدا كرده چون قرآن تبيان لكل شيء‌ هدي للناس است چون قرآن اينگونه است خودش بايد خودش را معني كند تا معلومات سابق من كه بر اثر انس و عادت من و معلومات سابق من آمده تفسير قرآن به رأي نشود به آن رأي كه من مي شناختم به آن چيزي كه مي دانستم حالا خودم را مثل ميزاني كه قرآن در بيرون ميزان است خودم را با آن محك بزنم چون مي خواهم خودم را محك بزنم معلومات من آيا جزو آن محك من قرار مي گيرد يا نه پس بايد قرآن بيان كند كه چه هست تا من خودم را و معلوماتم را با آن محك بزنم البته اين شامل بديهيات اوليه و آن مباحث در منطق گذشته نمي شود آنها قطعا در تمام آيات قرآن آن بديهيات اوليات رعايت شده چون با همان طريق معهود بشر صحبت كرده

سؤال؟؟؟  
در خود اگر ما شروع كنيم به اينكه معلوماتمان را اصل قرار بدهيم محكمات ما ممكن است يك چيزي باشد اما محكماتي كه در قرآن بيان كرده چيز ديگري باشد يعني هماني كه در نظر ما محكم است ممكن است در نظر قرآن متشابه مثلا من در اثر انس و عادت تمام برداشتهايي كه برمي گردد به اينكه مصداق مادي اولي را ملاك مي گيرم آيا در ذهن من اين محكم هست يا خير از بس كه انس پيدا كرده از كودكي اين محكم است اما تا آيه قرآن مي آيد ليس كمثله شيء اين يك محكمي است كه آن محكم را درهم مي ريزد حاكم مي شود بر آن محكم

البته اينكه انسانها محكماتشان متفاوت مي شود بله، يعني يك كسي ممكن است آن چيزي كه براي من متشابه است براي شما ممكن است محكم باشد براي شما ممكن است منتها آن محكم بودنش كي صحيح است كي قابل اعتناست كي قابل استناد است وقتي كه از تدبر و رجع كردن آيات قرآن در كنار قرآن به دست آمده باشد نه از معلومات سابق من، يعني اگر اين محكم بودن از معلومات سابق من به دست بيايد قطعا مشبه محكماتشان از همه ما قوي تر است چرا؟ چون حس و نگاه حسي برايشان اساس است، پس اين محكم باشد شكسته شود در حاليكه در نگاه اول كودك وقتي رشد مي كند محكمترين محكماتش آن است كه مي يابد وقتي كه دارد برخورد مي كند با هر شيء مي گذارد در دهانش در اولين مراتب كودكي اش و با دهانش احساس مي كند كه اين خوردني است يا خير، اين محكمترين است برايش اما اين محكم در طريق استنباط از آيات قرآن به كار نمي آيد اين محكم در موطن خودش محكم است درست هم است اما وقتي كه مي خواهيم آيات قرآن را استفاده كنيم محكم در آيات قرآن مطابق خود آيات است كه در آيات مي فرمايد كه همانطور كه در آن جمله قبل گفت كه مي فرمايد كه تخطئه انس و عادت كه ليس كمثله شيء يا لا تدرك الابصار و هو يدرك الابصار يعني ما آنچه را كه ابصار مي ديدند را محكم مي بينيم، مگر محكم آن نيست كه چشم مي بيند يعني در محسوسات ما محكمترين محسوسات ما مبصرات ماست آنچه كه چشم مي بيند اما قرآن مي گويد كه لاتدرك الابصار و هو يدرك الابصار يعني آن محكمترين محكم ما را مي برد زير سؤال لذا اينجا محكم از خود قرآن بايد اخذ شود اگر محكماتي كه از قبل انسان داشته بايد حاكم كند او به غلط به نتيجه گيري مي رسد البته كساني كه با قرآن انس دارند آيا در محكمات مختلف هستند بله يعني يك كسي ممكن است متشابهات برايش خيلي محدود شده باشد اما كسي كه تازه با قرآن رابطه برقرار مي كند ممكن است متشابهات برايش خيلي كسي كه زبان قرآن را آشنا شده برايش محكمات اكثريت هستند اما براي كسي كه تازه وارد شده و با زبان قرآن دارد انس مي گيرد تا محكماتي كه در درونش بوده تخطئه شود خيلي طول مي كشد اما ما اين نگاه را نداريم معمولا يعني از اول محكمات خودمان را به عنوان معارف اوليه خودمان قبول داريم حال چه از علوم مختلف گرفته باشيم چه طي رشد وجوديمان به دست آورده باشيم اين را اساس قرار مي دهيم البته قرآن نيامده خلاف زبان انسان حرف بزند اما زبان بديهي انسان زبان اولي انسان بر آنها متفرق هست اما در نظريات آني كه من محكم سير كردم از كودكي رشد كردم اينها متفاوت مي شود البته

سؤال ؟؟

با بحث نظري اما نظري كه روش خاص دارد بحث نظري است قطعا بديهي نيست وقتي كه ميگوييم قرآن به قرآن و آيات قرآن را در كنار هم قرار بدهيم در بحثهاي نظري آن راهي كه مرضي قرآن است اين است بحثهاي نظري راههايش مختلف است و آن راهي كه مرضي قرآن است اين كه من علمم را محك بزنم با قرآن نه اينكه قرآن را حمل كنم بر علمم.

سؤال ؟؟

الآن مي رسيم الان جملش تمام شود بلافاصله شروع مي شود كه در روايات چه مي شود بعد مي فرمايد كه پس مصاديق را پيدا مي كند و نتعرفها بالخواص التي تعطيع الآيات مصاديق را با آن چيزي كه قرآن معرفي كرده مي شناسيم نه مصاديق با آن چيزي كه در ذهن ما از قبل بوده لذا تخطئه ذهن با آن جمله لا تدرك الابصار و هو يدرك الابصار و يا ليس كمثله شيء تخطئه آن ذهنياتي است كه من از قبل داشتم كما قال تعالي انا انزلنا عليك الكتاب تبيان لكل شيء‌اگر انسان باورش شود كه تبيان لكل شيء است ديگر شك هم برايش ايجاد نمي شود قرآن يك جلد هم هست حداكثرش هم با اين خطوط معروفي كه نوشته اند ششصد صفحه هم هست اين ششصد صفحه همه چيز را بيان كرده خود قرآن مي فرمايد تبيان لكل شيء لذا هر قدر اين قرآن شورانده شود و آياتش با هم استفاده شود ايجاد بيان مي شود مبين است از خودش به دست مي آيد و حاشا ان يكون القرآن تبيان لكل شيء ولا يكون تبيان لنفس بگوييم قرآن تبيان لكل شيء هست ولي شيء‌ شامل خودش نمي شود اين ديگر خيلي بيانش قبيح است كه خودش احتياج به غير دارد بقيه احتياج به اين دارند خودش احتياج به غير آن هم غيري كه از مصاديق شيء است غير باشد يك شيء ديگري باشد همه محتاج به اويند اين محتاج به او اين مي شود دور، اين در بيانش همه چيز احتياج به او دارد تبيان لكل شيء است بيان همه چيز است اما خودش مبين به همان اشيائي است كه بيان كننده آن هستند بعد قال تعالي هدي للناس و بينات من الهدي والفرقان اين هدايت براي ناس است يعني آنجايي كه مي فرمايد هدي للمتقين هدايت ويژه است اينجا كه مي فرمايد هدي للناس هدايت عام است هدي للناس حتي نه هدي للمؤمنين حتي نه هدي للذين آمنوا فقط نشان مي دهد كه قرآن ارتباطش با ناس است ناسي كه هنوز در مرتبه يعني با بديهيات با اينها ارتباط برقرار مي كند چون ناس بديهيات در وجودشان مرتكز است فطرت در وجودشان است لذا با آنها مي تواند ارتباط برقرار كند هنوز مؤمن به ديني نشده اند يا به دين ديگري متدين هستند اما ناس بودن در درونشان مشترك است راه ارتباط محفوظ است هدي للناس و بينات من الهدي والفرقان، بعد مي فرمايد انا انزلنا اليكم نورا مبينا كه قرآن نور مبين است نور مبين نور حيثيت نور بودن خودش يعني ظاهر لذات و مظهر لغير است، مبين هم هست نوري كه جدا كننده است يعني حق را از باطل و صحيح را از سقيم همه را جدا مي كند آشكار است ديگر خودش احتياج به اينكه آشكار كننده بخواهد نيست هم حيثيت نور دلالت دارد و هم حيثيت مبين و كيف يكون القرآن البته اگر كسي رجوع كند به آيات مختلفي كه در اين باب وارد شده و ارتباطي كه بين اين آيات مرحوم علامه در جاهاي مختلف از الميزان به هم مرتبط كرده ببيند بعد مي بيند حيثيتهاي بياني خيلي قوي مي شود انا انزلنا اليكم نورا مبينا و كيف يكون في القرآن هدي و بينتا و فرقانا و نورا مبينا للناس في جميع ما يحتاجون ولا يكفيهم في احتياجهم ببينيد باز از يك راه ديگري في جميع هدي للناس و بينات من الهدي والفرقان و نورا مبينا همه اينها را مي گويد و مي گويد همه احتياجات اينها را اين بيان مي كند اما در بيان خودش به خودش محتاج به غير باشد و نورا مبينا للناس في جميع ما يجتاجون و لا يكفيهم في احتياج اينهابه خودش و هو اشد الاحتياج است اين شديدترين احتياج است چرا؟ چون مي خواهد آنها را هم با اين احتجاج كند حجيت بدهد اگر در خودش محتاج باشد نتيجه آن غيري مي شود كه اين به آن محتاج است نتيجه تابع اخص مقدمه با سين يعني آن سسترين مقدمه نتيجه تابع هميشه سست ترين مقدمه است اين نتيجه تابع سست ترين مقدمه بيان خوبي دارد كسي مي گفت كه در فيزيك هم نتيجه تابع اخص مقدمتين است فكر نكني فقط در منطق اينگونه است مثلا اگر شما زنجيره اي از حلقه ها را در كنار هم قرار دهيد نيرويي مي شود به اين وارد كرد كه اين تحمل مقدار نيرويي را دارد كه ضعيف ترين حلقه كشش دارد وگرنه گسسته مي شود اينجا نتيجه تابع آن نيرويي است كه به اين وارد مي شود و اين مي تواند تحمل كند ممكن است تحمل اين در حدي باشد ممكن است حلقه هاي خيلي قوي در آن باشد اما نتيجه اي كه بر اين كل مترتب است بر اين مجموع مترتب است تابع آن حلقه ضعيف است اگر از توان او بيشتر نيرو وارد كردي قطعا گسسته مي شود حال در نظام پزشكي و نظامهاي ديگر مصداق دارد جالب است بدانيد كه يك قاعده است ولي در همه سرايت دارد و مي فرمايد و قال تعالي والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ياراست است اين وعده يا نعوذ بالله تعارفات است والذين جاهدوا فينا لنهديهم سبلنا خداوند مي فرمايد اگر كسي با تمام توانش وارد قطعا هدايت به دنبال او حتما هست ما حتما او را راهنمايي خواهيم كرد لنهدينهم سبلنا و اي جهاد اعظم من بذل الجفت في فهم كتابه چه جهادي اعظم از اين است كه انسان جهاد كند در شناخت كتاب الهي كه سعادت عظمي انساني در گرو فهم اوست و اي سبيل اهدي اليه من القرآن و چه راهي هدايتگرتر از راه قرآن والآيات في هذا المعنا كثير اينجا بحث را ايشان تمام مي كند سنستفرغ الوسع فيها في بحث المحكم آنجا ايشان مفصل اين بحث را وارد شده در جلد سوم، ثم ان النبي صل اله عليه و آله و سلم الذي علمه القرآن و جعله معلم لكتابه كما يقول تعالي نزل به الروح الامين علي قلبك قرآن بر قلب چه كسي وارد شده ظرف وجودي قرآن كيست نبي ختمي نزل به الروح الامين علي قلبك و يقول و انزلنا اليك ذكر لتبين للناس ما نزل اليه بعد دنبال آن ولعلهم يتفكرون اين كه مي فرمايد و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس و ما نزل اليهم يعني چه از قرآن چه مي فهميم اينجا؟ يعني مي فرمايد كه پيغمبر صلوات الله و سلام عليه مفسر قرآن است مگر نمي آيد ؟؟ درست است يعني اگر پيامبر بياني داشت حال ايشان در جمله گفته اگر پيامبر سلام الله بياني داشت در تفسير قرآن اگر ما در زمان حضور خود پيغمبر بوديم از پيامبر مي شنيديم و اين بيان پيامبر براي ما آشكار بود قطعا حتي در جايي كه خلاف نص و ظاهر قرآن باشد براي ما حجت بود چون اينجا مي فرمايد لتبين للناس ما نزل اليهم درست است؟ يعني مبين ما نزل كيست پيامبر هست يا خير؟ ‌اما اگر اين حديث به صورت حديث و روايت به ما رسيد عين همان حلقه هايي است كه عرض كردم يعني واسطه هايي خوردند تا اين حقيقت به ما رسيده زنجيرهايي در كار بوده راهيان هر چند راويان خوب ؟ رسيده به ما اما نتيجه تابع در فهم يك زماني است كه ما مي گوييم عين لفظ را نقل كردند كه ميدانيد كه اكثر روايات ما نمي توانيم بگوييم كه عين لفظ است بلكه راوي فهمش تا حدي دخالت كرده در اينكه اين روايت را چگونه ضبط كند لذا ضبط راوي مهم بوده در نظام استناد روايات لذا بعضي راويها در ظبطشان قوي نبودند لذا استناد روايات به آنها و آن روايات را ضعيف با آنها برخورد مي كنند در فقه بستگي دارد كه در اين حلقه چقدر نظام لذا مي بينيد ثقه و حسن بودن و ضعيف بودن راوي مدخليت دارد روايت تابع آن زنجيره مي شود آن مثال حال چقدر اينجا پس تفاوت مي كند آنجايي كه ما مشافهتا مي شنويم تا آنجايي كه با واسطه وقتي با واسطه شد اعتناي به او در حدي كه واسطه موثق باشد حديث متباتر باشد غير متباتر باشد تمام اينها متفاوت مي شود مستفيذ باشد هر يك از اينها اعتناي به آنها لذا در اينجا اگر مقابل نص صريح قرآن قرار گرفت در اين نگاه ديگر آن معامله قبلي كه مشافحتا بود را نمي كنيم چرا؟ چون نص صريح قران مثل آن حلقه محكمي است كه يك حلقه محكم ديگر در حد خودش كه اينجا اين آيه بود مي توانست او را نقض كند اما اينجايي كه آمده واسطه خورده اين حلقه ها ضعيف شده الان اين حلقه هاي ضعيفي كه با واسطه نه اعتنا به روايات ما بي اعتنا نه مقدار اعتنا به روايات ما تابع ثقه بودن و حسن بودن و متواتر بودن و مستفيذ بودن روايات است كه در فقه و در مسائل همه با همين نگاه نگاه مي كنيم مگر ما در فقه همين طور نگاه نمي كنيم يك روايت ممكن است حتي دلالتش خوب باشد درست است اما سند ضعيف باشد لذا نمي توانيم به آن در فقه استناد كنيم هر چند در مباحث اعتقادي همانطوري كه شيخ انصاري مي فرمايد التبه بحث متفاوت است يعني دلالت بر اساس اين كه

سؤال

الان متن علامه را برايتان مي خوانم از اينجا عين متن را مي فرمايد كه ذيل همين آيه و انزلنا اليك ذكر لتبين للناس ما نزله اليهم و لعلهم يتفكرون سوره نحل آيه 44 و فلآيه الميزان جلد 12 صفحه 261 و في الآيت دلالت علي حجيه قول النبي صل الله عليه و آله و سلم في بيان آيات قرآنيه و اما ما ذكره بعضهم ان ذلك بعضي گفته اند كه قول نبي حجيت كجاست في غير نص والظاهر من المتشابهات او في مايرج الي اسرار كلام الله آنجايي كه كلام الهي بصورت سري بيان شده خب پيغمبر مبين آن باشد و ما فيه من التأويل آنجايي كه جاي تأويل است اينجاها فقط ايشان مي فرمايد كه كلام بعضي ها كه اين را گفتند كه فقط به اينجاها منحصر است و مما لا ينبغي ان يسغي اليه اين قابل اعتنا نيست قابل گوش كردن نيست، آن كساني كه گفتند فقط در اينجاها ايشان مي فرمايد اين قول قابل اعتنا نيست هذا في نفس دنبال كلام ايشان است هذا في نفس بيانه صل الله عليه و آله و سلم و يلحق به چقدر زيباست بيان اهل بيته لحديث الثقلين المتواتر و غيره حديث ثقلين اگر حديث ثقلين مي فرمايد كه اين دو حقيقت يك واحدند عترت من و اهل بيت من با قرآن يك واحدند اينها جداپذير نيستند همان روز اول يك كلام از حضرت آيت الله بهجت عرض كردم كه اين سري از اسرار شيعه است كه اين دو از هم جداپذير نيستند لذا در دوران غيبت اگر كسي با اين نگاه و با اين منظر رجوع كند به قرآن به عنوان اين كه قرآن و اهل بيت جداپذير نيستند با اني منظر و اين سر قطعا مي يابد آن ثقل ديگر را در آنجا و آن ثقل ديگر با او در آنجا با او به تخاطب مي پردازد كه اين كلام بلندي از مرحوم آيت الله العظمي بهجت بود كه از يك روايت باور كرده بود روايت را و وقتي باور كرده بود صدقش را باور داشت برداشتش چقدر متفاوت مي شود مي گويد اينها جداپذير نيستند امكان ندارد اگر كسي اين باور را داشت كه جداپذير نيستند مي تواند آن ثقل غايب را در آن ثقل حاضر پيدا كند، بعد مي فرمايد كه اينجا مرحوم علامه هذا في نفس بيانه صل الله عليه و آله و سلم و يلحق ببيان اهل بيته لحديث ثقلين ان متواتر و غير حديث ثقلين و اما سائر الامه من الصحابه و التابعين او العلما فلا حجيت لبيانهم لعدم شمول الآيه آيه كه شامل اينها نيست آيه فرمود فقط پيغمبر، پيغمبر هم كه نفس اهل بيت عليهم السلام است لذا ملحق شد به آنها اهل بيت عليهم السلام لذا مي فرمايد كه لعدم شمول الآيه و عدم نص المؤتمد نصي هم كه بهش اعتماد بكند كه گفته باشد كه قول علما صحابه تابعين حجته نداريم و عدم نص مؤتمد عليه كه يؤتي حجيت بيانهم علي الاطلاق اين را نداريم بله اگر جايي مطابق با كلام پيغمبر حرف زدند با كلام ظاهر قرآن در جاي ديگري ما كلامشان را قبلو مي كنيم به لحاظ اين حجيت نه به لحاظ في نفسه بودن كلامشان لذا قول آنها براي ما حجيت ندارد هذا كله في نفس بيانهم اين بياني كه در رابطه با پيغمبر و اهل بيت گفتيم هذا كله في نفس بيانهم المتلقي بالمشافهه وقتي كه مشافهتا ما از آنها مي شنويم و اما الخبر حاكي له اين بحثي است كه خيلي در رابطه با علامه حرفهايي زده شده اين جمله خود ايشان است گوينده خيلي بهتر بيان كننده اين است كه من چه چيزي مي خواهم بگويم و اما الخبر حاكي له آن خبري كه حكايت مي كند از بيان پيغمبر اين فما كان منه بيانا متواتر او محفوف بقرينه القطعيه مثل آنچه در فقه عمل مي كنيم قطعا اينجا و ما يلحق به و آنچه مانند اينها هستند و هوحجته لكونه بيانهم چون بيان آنها صدق مي كند و اما ما كان مخالف للكتاب قبلا گفت اگر مخالف كتاب هم باشد در جايي كه نص باشد مشافحه باشد در جايي مشافحه باشد كه از خود پيغمبر مي شنويم آنجا حجت است اما اينجا كه بيان اما ما كان مخالف للكتاب او غير مخالف لا كنه ليس بمتواتر ولا محفوف بالقرينه فلاحجيته في لعدم كونه بيان في الاول و عدم احراز بيان في الثاني اولي كه مخالف كتاب است اصلا بيان نمي شود عنوان بيان صدق نمي كند برايش آنجاي كه مخالف كتاب نيست اما هيچ مستندي بر اينكه اين حجيت داشته باشد نداريم از جهت استنادي آنجا هم عدم احراز البيانيه است آنجا بيان نيست اصلا چون مخالف كتاب است اينجا هم كه احراز بيانيت نشده چون احرازش با استناد است و استناد محقق نشده و عدم احراز بيانه في الثاني و للتفصيل البته محل الآخر

سؤال؟؟

نشان مي دهد كه آنجا وقتي كه انسان دارد مخالف مي بيند حقيقتش برگشتش به اين است كه من فكر مي كردم آيه اينگونه بوده ظاهرش ظهورش اوليش وقتي كه مشافحه است معلوم مي شود كه اين ظهور منعقد نشده بوده و اين بيان بيان كننده است اما در جايي كه ظهور آيه منعقد شده و من نتوانستم چيز ديگري كه بيان مشافحه باشد به دستم برسد البته آن بيان هم درجايي است كه با مقدمات غلط من فهم خودم را از پيغمبر نيايم، مشافحه ظهور دارد كلام پيغمبر مي بينم در مقابل ظهور قرآن بيان كرده او را جلد 12 الميزان صفحه دويست و شصت و يك ايشان در دنباله مي گويد و اما قوله تعالي فسأل اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون اين كه بعضي ها استناد كرده اند كه براي حجيت قول صحابه و تابعين و علما به اين آيه كه فسأل اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون از اهل ذكر سؤال كنيد اگر نمي دانيد ايشان مي فرمايد اين در كلام قرآن نيست بلكه در سيره عقلايي است، سيره عقلايي چيست رجوع جاهل به عالم يك سيره عقلايي است اينجا نيامده قرآن حجيت خاصي قرار داده باشد بله هر جايي هر جاهلي وقتي كه جاهل است اين مطلق است فقط به قرآن منحصر نيست هر جايي كسي جاهل است به عالم رجوع كند درست است سيره عقلايي است ايشان مي فرمايد اما اين آيه فقد تقدم انه ارشاد الي حكم العقلا بوجوب الرجوع الجاهل الي العالم من غير اختصاص الحكم بطائفه دون حاكمه فقط شامل صحابه و تابعين نمي شود كه اينها اختصاص دارد لذا اينها را مختص مي كنيم و از بقيه جدا مي كنيم خير مطلق است هر جا دكتر است در اين مسئله شما مريض هستيد رجوع جاهل به عالم است مهندس است هم همينطور كه اين عقلايي است تا اينجا فكر مي كنم بيان ايشان با خلاصه ترين بياني كه ممكن بود جواب اين مسئله كه رجوع به سنت را ايشان چطور مي بيند در ادامه اين بيان ايشان درجلد يك مي فرمايد كه و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتفكرون باز آيه ديگري از قرآن من صدر و ذيل آيه را عمدا مي خوانم كه گاهي در اينجا نيامده كه هم يك لطافتي ايجاد مي كند هم اينكه اين آيه گاهي انتقالات ديگري هم ايجاد مي كند لقد من الله علي المؤمنين اذبعث فيهم رسول من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمه و ان كان من قبل لفي ضلال مبين كه سوره آل عمران آيه 64 است تعبير زيبايي است يتلوا عليهم آياته و يزكيهم آيا تزكيه قبل از تعليم است و يا تعليم قبل از تزكيه است ببينيد ايشان چقدر زيبا گفته تزكيه بين دو تعليم است تعليم قبل كه يتلوا عليهم آياته، تا تلاوت آيات نباشد و يزكيه معنا نمي دهد چقدر زيباست يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب والحكمه پس از تزكيه هم كتاب و حكمت براي اين وجود آمادگي پيدا مي كند اين وجود كه با كتاب و حكمت رابطه برقرار كند تعليم ظرف كتاب و حكمت شود اين يتلوا عليهم آياته البته ظرافت دارد معلوم مي شود در آنجايي كه مي خواهد اولين مرتبه تزكيه محقق بشود اولين مرتبه تلاوت آيات يك آياتي است كه با فطرت و بديهيات وجودي اين رابطه برقرار مي كند و او را براي مطالب نظري بعد آماده مي كند كه يعلمه الكتاب و الحكمه است لذا در يتلوا عليه آياته براي هر عده اي مختلف مي شود براي ناس صدق مي كند يتلوا عليهم آياته قبل از ايمان است يتلوا عليهم آياته صدق مي كند بعد يزكيهم تزكيه به دنبال اين تلاوت مي آيد و بعد يعلمه الكتاب و الحكمه به دنبال اين مي آيد نه مطلقا بگوييم كه تزكيه قبل از تعليم است نه اينكه تعليم قبل از تزكيه است البته هر تزكيه اي مرتبه اي از علم را مي طلبد طبق اين آيه هر تزكيه اي مرتبه اي چون تا نداند چه مي خواهدكند و چه مي خواهد هر چند ممكن است آن يتلوا عليهم آ‌ياته شوراندن و بيان اوليات و بديهيات و فطريات باشد همانها را براي اين مي شوراند تا اين از همينها به تزكيه و بعد تعليم و مرتبه بعد برسد چقدر آيه زيباست و لقد من الله علي المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته كه رحمت الهي باعث اين حركت شده من الله علي المؤمنين يتلوا عليهم آياته اگر كسي بگويد اذ من الله علي المؤمنين اينجا نشان ميد هد كه يتلوا عليهم آياته به من الله برمي گردد اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمه الكتاب والحكه وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين كه قبل از اين بحث رسالت اينها در ضلال مبين بودند بعد مي فرمايد كه اين نسبت به نبي ثم ان النبي الذي علمه القرآن و جعله معلمه لكتابه كما يقول و عترته و اهل بيته الذين اقامه النبي صل الله عليه و آله و سلم هذا المقام في الحديث المتفق عليه بين الفريقين اني تاركم فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي ابدا كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتي يرد علي الح؟ / پس اينجا اهل بيت هم داخل لتبين لهم ما نزل اليك مي شود، پس اين داخل مي شود و صدق الله تعالي في علمهم بالقرآن نه تنها اين آيه اين روايت ثقلين دلالت مي كند و روايت نظير اين و بلكه خود قرآن در كتابش هم به اين تصديق كرده در حيث قال اذ من قائل انما يريد الله ليذهب انكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا و دنبال آن انه لقرآن الكريم في كتاب المكنون لا يمسه الا المطهرون آنجا تصديق بر طهارت و اينجا هم بر اينكه مس كتاب را مطهر مي كند پس اينها مس كتاب را كردند پس اينها مبين كتاب هستند اين تبين براي اينها هم قرار مي گيرد و قد كان طريقتهم علاوه بر اينكه اينها خودشان مبينند منتها يك بيان زيباي ديگري هم ايشان اينجا مي فرمايد كه اهل بيت عليهم السلام طريقه آنها در بيان آيات قرآن تا حالا ثابت كرديم نبي ختمي و اهل بيت مبين قرآنند به دلالت خود قرآن حال ايشان مي خواهد بفرمايد كه طريقه اهل بيت عليهم السلام در تفسير قرآن قرآن به قرآن است يعني به ما دارند ياد مي دهد كه از اين راه بيايم اصلا نه فقط آيه را تفسير مي كنند بلكه راه تفسير كردن به ما ياد مي دهند يعني راه تفسير كردن را هم در قرآن دارند به ما از اين طريق ياد مي دهند و مي فرمايد كه قد كان طريقتهم في التعليم و التفسير هذه الطريقه بعينها علي ما وصل الينا من اخبارنا و التفسير كه بعدا ايشان اين بحث را بعد هم دارد و صنورد؟؟ ما ل/؟؟ مما نقل علي النبي صل اله عليه و آله و سلم و ائمه اهل بيت من في ضمن ابحاث روائيه في هذا الكتاب كه آنجا اينها را مي آوريم و لا يأسر المتطبع الباحث فيها علي مورد واحد هيچ جايي پيدا نمي كنيم كه اهل بيت در تفسير ايات بر يك مطلب نظري ديگري بخواهند استناد كنند هميشه در تفسير آيات قرآن به خود قرآن استناد مي كنند كه ايشان اين ادعا را هم اينجا كرده و لا يأسر المتطبع الباحث فيها علي مورد واحد كه يستطعان في علي التفسير الآيه بحجه النظريه العقليه و لا فرضيه علميه اين هم اين بحث است،

سؤال؟؟

عرض كرديم استناد به روايت هم ايشان فرمود آنجايي كه متواتر باشد يا ملحق به متواتر باشد يا حجت از جهت علمي و روايي كه داريم شما دراصول تحقيق كرديد كه كجا مي شود خبر واحدي كه ما داريم كه ظني است نمي تواند ظاهر قران را تخصيص بزند آنجا كه خبر قرآن بود خود روايت فرمودند كه عرضه كنيد اين را بر قرآن اگر قرآن مؤيدش بود قبول كنيد اگر مخالف قرآن بود رد كنيد آنجايي كه ظني است اما آنجا كه يك حجت قطعي داشتيم بر اينكه اين صادر شده از ائمه عليهم السلام بر پيغمبر اگر حجت قطعي داشتيم معامله مشافحه مي كنيم در فقه هم همين كار را مي كنيم يك طريقه جديدي نيست يك طريقه و سنتي است كه علما دارند به آن، ايشان مي گويند در تفسير هم همين كار را مي كنيم و قد قال النبي صل الله عليه و آله و سلم فاذا التبسط عليكم الفتن اينها خيلي بيانهايش زيباست وقتي كه فتنه خودش را بر شما حاكم كرد اذ التبس متشابه شده براي شما فتن كقطع الليل المظلم چقدر تعبير زيباست اولا ليل ثانيا ليل مظلم نه هر شبي شبها هم باز متفاوت هستند ليل مزمن آن هم كقطع.